

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۲ اپریل ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۷۰

مُلحدنامه

-۳۶-

صد و بیست مرد یل چیره دست
چو بزغاله زرفشان سپهر
زن و مرد را کرد یکجای جمع
چو بردند، بزغاله سبز رنگ
ز شاخش دُر و گوهر، آویختند
بیستند بر پایه شمع موم
زنان برکشیدند از پیا، ازار
زن و مرد با یکدگر تن به تن
برآمد خروش دف و چنگ و رود
گُزین کرد از فرقه امیش مست
نهان کرد در زیر پا، شمع مهر
طلب کرد بزغاله سبز شمع
به گردش فگندند، زرینه رنگ
علاقه^۲ ز گوشش برآویختند
که لعنت بر آن شیوه و رسم شوم
فگندند بر روی هم، پشته وار
نشستند بی پرده در انجمن
پُرآواز شد، گوش چرخ کبود

شرح این قسمت از "معروفی" نیست.

^۱ - "امیش مست" قومی، که مصطفی خان منسوب به آن بود.

^۲ - "علاقه": رشته و بندی، که چیزی بدان بیاویزند

به گردش در آمد، بلورینه جام
بدین گونه تا نیمی از شب گذشت
چو از باده دلکش و خوشگوار
به پیش آمد، آن کهنه مرد سلیم
به نزدیک آن بُز به زانو نشست
بزد ناگهان مشت بر پشت او
بیفتاد آن شمع و خاموش گشت
دویدند مردان سوی کنج کاخ
دگر باره شمعی در افروختند
چو پوشنده جامه آمد، پدید
یکی جفت با مادر خویش گشت
یکی را به دست آمده، مهوشی
چو هر کیر شد با کسی هم نبرد
دویدند، آن ملحدانِ درست
بگفتند: با خان ملحد حشم
همه سوی بستان برآورده ایم
کنون دست ما ماند از کُس، تهی

چو ناهید، بر طاق فیروزه فام
ز مشرق ترازو پدیدار گشت
رخ مهوشان شد چو گل در بهار
که نامش نهادند، حاجی کریم
به پیشانی و پشت او سود دست
ز جا جست بزغاله، از مشت او
ز بانگ زنان خانه پر جوش گشت
ربودند، شلوارهای فراخ
نظرها بران جامه ها دوختند
رُباینده او را به بر، درکشید
یکی شوهرِ خواهر خویش گشت
یکی را فتاده به جان، آتشی
تهیدست ماند از میان، بیست مرد
سوی مصطفی خان ذکرها به مشت
که در جشن، افتاده بر ما ستم
زن و مادر و خواهر آورده ایم
تو صَباح^۳ عصری، چه فرمان دهی

^۳ - منظور از "حسن صباح"، رئیس فرقه اسماعیلیان، می باشد.